

تاریخ فاطمیان از دیدگاه تقی‌الدین مقریزی*

ترجمه و تحلیل: دکتر محمدنی سلیم
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

چکیده

تقی‌الدین احمد مقریزی (۷۶۶-۸۴۵ق) یکی از مورخان برجسته و صاحب‌نام مصری است که تألیفات ارزنده‌ای در زمینه‌های مختلف تاریخ و فرهنگ اسلام دارد و به دلیل علاقه به اسلام و مصر، در پویش‌های تاریخی خود به دوران خلافت فاطمیان در سده‌های چهارم تا ششم هجری، از جهات مختلفی پرداخته است؛ از جمله در بررسی نظامات اداری و فرهنگی مصر و نیز تحولات تاریخی آن در دو کتاب مستقل به نام‌های «خطط» و «اتعاظ الحنفاء» اطلاعات ارزنده و گاهی نادر از مصر در روزگار خلفای فاطمی داده است. این مقاله کوشیده است به تأثیرات وارده بر مقریزی در طول بررسی و نگارش تاریخ دوران فاطمیان بپردازد؛ برای مثال مسئله انتساب مورخ به خلیفگان اسماعیلی‌مذهب فاطمی و همدردی او با ایشان، بهره‌گیری مقریزی از رسالات دست اول اسماعیلیان و بررسی آموزه‌های آنها تا زمانی که به خاطر پیچیدگی جوهره تعالیم اسماعیلیه و احساسات ضد فاطمی، از همدردی و پیگیری کامل ماجرای جنبش اسماعیلی-فاطمی دست شست.

در این مقاله که نام اصلی آن «مقریزی و فاطمیان» بوده است**، مترجم با ارائه نقد و ملحقات مختصری، به تشریح پاره‌ای از ایعاد موضوع و بسط مطالبی پرداخته است که نویسنده از آن به اجمال عبور کرده است.

کلیدواژه‌ها

مقریزی، مصر، خلافت فاطمی، دعوات و جنبش دعوت، تشیع اسماعیلی.

* وصول: ۱۳۸۷/۸/۱۱؛ تصویب: ۱۳۸۷/۱۰/۱۰.

** مقاله فوق توسط پل. ای. واکر مدرس دانشگاه شیکاگو و کارشناس تاریخ میانه اسلام و مطالعات اسماعیلی در سالنامه «Mamluk Studies Review» چاپ دانشگاه شیکاگو، سال هفتم، شماره ۲، ژوئای ۲۰۰۳ میلادی، ص ۸۴-۹۷ به چاپ رسیده است (م).

با گرایش روز افزون محققان معاصر ایرانی به مطالعات تاریخ جهان اسلام، بررسی حوزه تاریخ‌نگاری و تحلیل دیدگاه و شیوه تاریخ‌نویسان مسلمان- که به بازنگاری محتوای منابع دست اول تاریخی منتهی خواهد شد- در دستور کار پژوهندگان مسلمان و غیرمسلمان قرار گرفته است. به‌ویژه دین‌پژوهان غربی در تلاش برای درک بهتر تحولات فرق اسلامی به تحقیق در خصوص آموزه‌های آیین‌های شیعه و سنی پرداخته‌اند. مقاله ذیل نوشته یک محقق اسلام‌شناس آمریکایی درباره تصویر سازی یکی از تأثیرگذارترین مورخان سنی جهان اسلام از تعالیم و عملکرد پیروان شیعه اسماعیلی در مقطعی از تاریخ می‌باشد. به باور این محقق تقی‌الدین احمد مقریزی در جایگاه تاریخ‌نگاری منصف و کوشنده تلاش نموده تا بر پایه استفاده از منابع دست اول، توصیفی نسبتاً جامع و بی‌طرفانه از نخله‌های دگراندیش را ارائه دهد. آنچه در ذیل می‌آید برداشت یک اسلام‌شناس غربی است و لذا چنان دیگر نوشته‌های تحلیل دین‌پژوهان غیر مسلمان نیازمند نقد و ویرایش می‌باشد. تردید نیست که چنین پژوهش‌هایی راه را برای تحلیلی نوین از محتوای متون تاریخی و شناخت دیدگاه‌های مشترک تشیع و تسنن باز خواهد نمود.

جایگاه مقریزی در تاریخ‌نگاری دوران خلفای فاطمی بسیار ارزنده است.* ارجمندی او چنان است که نگاه‌ها به وی، بیشتر اطلاعات ما را نسبت به فاطمیان

* تقی‌الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن تمیم بن عبدالصمد بن ابوالحسن بن عبدالصمد بن تمیم، مشهور به مقریزی در سال ۷۶۶ قمری در قاهره به دنیا آمد. نیای او عبدالقادر حسینی بعلبکی از محدثان بزرگ حنبلی‌مذهب بود، ولی پدرش که قاضی و مدرس جامع

طولون بود، یک فقیه حنفی شد. تقی‌الدین نیز در اول مذهب حنفی داشت؛ لیکن به مسلک شافعی و با تمایل به ظاهریه گرایید. مقریزی مشاغلی چون قضاوت، امامت مسجد، بیان حدیث و تولیت بیمارستان و مدارس علمی را در دمشق عهده‌دار بود؛ سپس به قاهره بازگشت و انزوا گزید و وقت خویش را وقف تألیفات کرد تا در ۲۷ رمضان ۸۴۵ ق درگذشت. بزرگترین کتابش المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار در مورد آثار تمدنی و ساختارهای اداری و کشوری مصر است؛ دیگر آثار او عبارتند از: شذور العقود فی ذکر النقود، المقاصد السنیه فی معرفة الاجسام المعدنیة، اعانة الامة بكشف الغمه، اتعاط الخفاء فی اخبار الائمة و الخلفاء، شارع النجاة فی حجة الوداع، السلوك فی معرفة الدول الملوك، التنازع و التخاصم فیما بین بني امية و بني هاشم، تاریخ الحبش، رسالة فی النقود الاسلامیه، الخبر عن البشر، عقد جواهر الاسفاط فی ملوك مصر و الفسطاط، درر العقود الفریدة فی تراجم الاعیان المفیده، البیان المفید فی الفرق بین التوحید و التلجید، روضة المعطار فی خبر الاقطار، ذکر ما ورد فی بني امية و بني العباس، امتاع الاسماع بما للرسول من الابناء و الاموال و الخفدة و المتاع. در مجموع آثار او به دو بیست مجلد می‌رسد (قره بلوط، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۴ / تهامی ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۹۶۶).

چنین فهرست جامعی نشانگر آن است که باید مقریزی را تاریخ‌نگاری دانشور و ذوفنون دانست؛ اما درباره اسلوب تاریخ‌نویسی او، در زبان فارسی داده‌های پراکنده‌ای وجود دارد که خود نشانگر غفلت محققان ایرانی از توجه به مکتب تاریخ‌نگاری مصر و شامات است؛ مکتبی که به

تقریباً کم اهمیت نشان می‌دهد. صرف نظر از آنچه بک شخص از توابعندی‌ها و نقطه‌ضعف‌های مقریزی به عنوان یک تاریخ‌نگار می‌تواند بفهمد، سهم او در این حوزه همچنان نقادانه باقی مانده است؛ به‌ویژه درباره بازخوانی و بررسی تاریخ عصر فاطمیان؛ افزون بر این، حتی اگر مقریزی چیزی هم به دانسته‌های منابع قبل از خود نیفزوده باشد، باز این نکته شایان توجه است که وی مجموعه‌ای از اطلاعات را به دست داده که همانند آن کمتر یافت می‌شود.^(۱)

برای مطالعه دوره فاطمی که آثار اندکی از آن بر جای مانده، بسیاری از منابع تاریخی به مقریزی وابسته‌اند؛ به‌ویژه درباره تاریخ مصر و تألیفات موجودی که می‌شناسیم، عموماً از مقریزی الهام گرفته‌اند. یک نمونه آن، کتاب **تاریخ مصر تاج‌الدین ابن میسر مورخ مصری** است. ابن میسر بین سال‌های ۶۲۸ تا ۶۷۷ قمری می‌زیسته است و لذا یک قرن و نیم از مقریزی پیشتر است. از آنجا که بسیاری گمان کرده‌اند کتاب ابن میسر از مقریزی تألیف درباره تاریخ فاطمیان — آن هم این کتاب منبع اصلی و مورد استفاده مقریزی بوده است؛ نکته‌ای که با مقایسه با زمانه کتاب ابن میسر با تألیف مقریزی در مورد فاطمیان به نام **اتعاظ** به‌سادگی قابل اثبات می‌نماید؛ اما در واقع آنچه از کتاب ابن میسر باقی مانده، صرفاً مقداری اطلاعات جزئی است که مقریزی در سال ۸۱۴ ق شخصاً از اصل کتاب استخراج کرده است؛ لذا به احتمال زیاد، این کار یک رونویسی صرف نبوده است؛ زیرا نسخه موجود، فقط یک رونوشت از آن یادداشت‌هاست.

موارد دیگری هم مطرح شده است. فقط بخش کوچکی از کتاب **مطول تاریخی مصابیحی** (متوفای ۴۲۰ ق)^(۲) به دست آمده که اکنون در موزه اسکوریال واتیکان نگهداری می‌شود. در صفحه عنوان این نسخه، امضای مقریزی دیده می‌شود که آشکارا به این نکته دلالت دارد که مقریزی دارنده و استفاده‌کننده از این اثر بوده است؛^(۳) اما نام و

کار گرفتن قصص دینی و اخلاقی، شرح‌حال‌نویسی و توجه به مظاهر تمدنی و فرهنگی در تاریخ، از جنبه‌های بارز آن است؛ از این رو شماری از از عالمانه‌ترین و مفصل‌ترین کتب تاریخی توسط مورخان عرب‌زبان پرکار و ذوفنون مصری نظیر نویری، ابن حجر، قفطی، سیوطی، مقریزی و... نوشته شده است: از جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ ق) ایرانی‌تبار که شمار مؤلفاتش به ششصد عنوان می‌رسید تا تقی‌الدین احمد مقریزی (۷۶۶-۸۴۵ ق) که آثاری مفصل و متنوع و حتی رسالاتی درباره مسکوکات، اوزان و مقادیر، انساب عرب مصر و... دارد. مورخی با «روحیه‌ای پذیرا، ذهنی در عین حال کنجکاو و جدی، شیوه‌ای صریح و روشن، شرحی مشحون از جزئیات، تواریخ و لطایف...» (کراچوفسکی، ۱۳۷۹، ۳۸۶)؛ لذا شگفت‌آور نیست که تألیفات بزرگ مورخان مصری چونان دائرةالمعارف جامع و مبسوط جلوه می‌کنند (م.م).

مُهر مقریزی بر روی صفحه عنوان نسخه خطی کتاب ابن فرات در موزه وین نیز دیده می‌شود^(۴) یا در موارد دیگر، بخش‌هایی از مطالب کتاب‌های ابن مامون و ابن طویر هم در آثار مقریزی قابل ملاحظه است.

چندین اثر از مقریزی مستقیم یا غیرمستقیم به تاریخ فاطمیان اختصاص دارد؛ از جمله کتاب **خطط** که از جنبه الهام‌بخشی تألیفی درباره نهادها و ادارات قاهره و فاطمیان است. خطه مکان، سازمان یا نهادی است که همچون یک دیوان حکومتی و از نظر مقریزی در کتاب **خطط**، دیوان دعوی به سرپرستی داعی الدعات یک خطه یا نهاد حکومتی تلقی می‌شده است^(۵). مقریزی بیشتر مطالب این کتاب را بدون احساس دل‌تنگی برای زادبوم خود، بر روی مراکز اداری فاطمی متمرکز نموده است، ولی در شکل کلی، موضوع کتاب همه مناطق مصر را در بر می‌گیرد.* کتاب فرهنگنامه‌ای مقریزی به نام **المُقفی الخیر** شامل شرح احوال افراد نامدار مسلمانی است که در مصر می‌زیسته‌اند یا از این کشور دیدن کرده‌اند؛ اما طبق برآورد من، از بین بخش‌های برجای‌مانده این اثر که شامل ۳۶۰۰ مدخل زندگی‌نامه‌ای است، فقط پانصد مدخل به رجال دوره فاطمی اختصاص دارد.

بسیاری از مدخل‌های این کتاب بسیار مختصرند؛ مثلاً در مورد مشاهیر اندلسی که در مسیر سفر حج از مصر عبور کرده‌اند، فقط تعداد اندکی دارای تفصیل می‌باشند. موارد دیگری هم قابل تأمل به نظر می‌آیند؛ مثلاً شرح حال یک شورشی بربر که به قلمرو حکومت بنی زیری در شمال آفریقا یورش برد؛ پس از شکست و اسارت این شورشی، حاکم زیری او را اعدام نمود و سرش را به قاهره فرستاد؛ زیرا بنی زیری برتری فاطمیان را پذیرفته بودند؛ در نتیجه بنابر تفسیر و برداشت مقریزی، نام این شخص شورشگر، شایسته درج در کتاب بوده است؛ زیرا دستکم سر او به مصر برده شده بود! در بین این شرح احوال‌ها، نام سه تن از خلفای فاطمی نیز وجود دارد: **المهدی**، **القائم** و مشهورتر از همه **المنصور**. مهدی و قائم هر دو در مصر سکنا داشتند. قائم دو بار سپاه فاطمیان را برای تصرف مصر رهبری کرده بود، اما منصور در مغرب متولد شده، در همان جا از دنیا رفته بود؛ با این همه، جنازه او به همراه اجساد مُعز و پدر بزرگ و نیای وی، توسط فاطمیان به مصر انتقال داده شد؛ در نتیجه، از دیدگاه مقریزی، بیان شرح حال او نیز باید در کتاب **المُقفی** می‌آمده است.

* نخستین و مهمترین کتاب درباره خطط کتاب «الروضه البهیه الزاهره فی خطط المغربه القاهره» از ابن عبدالظاهر مصری (۶۲۰-۶۹۲) است که به تعبیر ایمن فواد سید مقریزی از آن بهره بسیار گرفته است (ابن عبدالظاهر، ۱۴۱۷ ق، مقدمه مصحح، ص ۲-۳).

با وجود این، اثر برجسته دیگر مقریزی به نام **اتعاظ الخنفاء بالآخبار الائمه الفاطميين الخلفاء** همچون دو کتاب پیشین، کتابی است منحصرأ مربوط به فاطمیان؛ درحقیقت این کتاب یکی از سه اثر مربوط به تاریخ مصر، از فتح عرب تا سال درگذشت مقریزی است. نخستین اثر **عقد الجواهر الاسقاط من اخبار المدينة القسطة**، تألیف سال ۳۵۸ هجری است^(۶). کتاب دوم **اتعاظ و سومین اثر، السلوک لمعرفة الدول الملوک** از مقریزی است که تاریخ ایوبیان و مالیک را نیز شامل می‌شود.* الگوی این تواریخ نشان می‌دهد تاریخ فاطمی‌ها چندان مورد توجه تاریخ‌نگاران نبوده است؛ آنچنان که تاریخ این عهد را منحصرأ در یک کتاب بگنجانند؛ اما اگر این اثر فقط یک نمونه منحصر به فرد باشد، باز هم شایان توجه است؛ حتی اگر این کتاب صرفاً بخشی از تاریخ مفصل این دوران و جزئی از مبحث مربوط به فاطمیان باشد، باز هم کتاب **اتعاظ** تنها اثر تاریخ‌نگارانه قرون میانه است که ما درباره فاطمیان در دست داریم^(۷).

توجه مفرط مقریزی به فاطمی‌ها، همدردی آشکارش با آنها و پذیرفتن ادعای انتساب ایشان به علی و فاطمه! — با وجود انکار این ادعا توسط غالب مورخان سنی — باعث توجه جدی معاصران اعم از دوست و دشمن به او شده است. یک نمونه از این واکنش‌های آشکار را از سوی یک نویسنده ناشناس، در تحشیه بر نسخه خطی «گوتا»، یعنی دستخط اصلی کتاب **اتعاظ**، بلافاصله پس از عبارت مقریزی درباره نسب فاطمیان می‌توان مشاهده کرد؛ با این عبارات که: «رابطه نویسنده با تکذیب آنچه متخصصان درباره اعتبار شجره نسب فاطمیان گفته‌اند و تلاش او برای توجیه پذیر می‌نماید؛ زیرا او به دنبال ایجاد پیوند نسبی با دودمان فاطمی بوده و تلاش دارد تا به‌ویژه در آغاز بحث، به هر شکل ممکن، دودمان خود را به تمیم [ابن مُعتز] برساند. مقریزی می‌خواسته هم از موقعیت فاطمیان حمایت کند و هم گزارش طرفدارانه‌ای از حکمرانی ایشان بنگارد»^(۸). این دیدگاه از سوی افراد دیگر نیز بیان شده است که آن را دلیلی برای ابراز علاقه بسیار مقریزی به فاطمیان قلمداد کرده‌اند؛ مثل عموم شرح حال‌نویسان مقریزی که ایشان نیز چنین پنداشته‌اند: برخی با امید به بی‌اعتبار کردن وی، این احتمال را مطرح کرده‌اند که او شخصاً به جانب مذهب اسماعیلی گرایش داشته و حتی عضو این جماعت بوده است؛ اما دو پرسش اساسی در اینجا مطرح می‌شود: آیا مقریزی

* مقریزی چنان به تاریخ مصر علاقه‌مند بود که مباحث تاریخ این کشور را در سه بخش مجزا در قالب سه کتاب مستقل جای داد: ۱. **عقد الجواهر الاسقاط** در تاریخ مصر طولونی و اخشیدی؛ ۲. **اتعاظ الخنفاء** درباره عصر فاطمیان؛ ۳. **السلوک فی معرفة الدول الملوک** در شرح رخدادهای سال‌های ۵۷۷-۸۴۴ ق (مقریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۲۰، مقدمه مصحح) (م.م).

واقعاً از دودة فاطمیان بود یا چنین تصور می‌کرد؟ آیا او آرای اسماعیلیان را به هر شکل ممکن قبول داشت؟ مقریزی با انکار نسب خود در همه آثارش، پاسخ به سؤال نخست را تقریباً پیچیده و مشکل ساخته است؛ با ادعای اینکه: او دعوی نسبت فامیلی با فاطمی‌ها را پذیرفته و شجره‌نامه‌ای در این زمینه برای خود تدارک دیده بود؛ اما حقیقت آن است که این ادعا قبلاً توسط معاصر او ابن حجر نیز مطرح شده بود؛ به عبارت دیگر مقریزی در تألیفاتش چنین ادعایی نکرده است، ولی پیشینه خانوادگی خود را تا ده نسل قبل عقب برده و معرفی نموده است؛ پس این ادعای نقل شده از او از کجا سرچشمه می‌گیرد و بر چه اساسی استوار است؟*

ابن تغری بردی شاگرد مقریزی در کتاب خود النجوم الزاهرة خاطر نشان ساخته است: مقریزی از طریق خلفای فاطمی تا علی بن ابیطالب نسب می‌یابد و او این موضوع را از برادرزاده مقریزی، **الناصری محمد** شنیده است (۹). **ابن حجر** در کتاب **انباء الخمر** دو نکته دیگر به این مطلب می‌افزاید (۱۰): ۱- داستان یک دانشور مکی که کتابی از مقریزی خوانده که در مقدمه آن، مورخ ما

* نویسنده محترم با اشاره به مسئله انتساب خانوادگی مقریزی به خلفای فاطمی کوشیده است از دلایلی چون: توجه مفرط مقریزی به تاریخ فاطمیان و همدری‌اش با اولاد علی □ چنین نتیجه بگیرد که مورخ ما در آغاز تمایل داشته خود را از دوده علویان بشمارد؛ در حالی که مسئله اصلی صرفاً پیچیده کردن ادعای انتساب به تمیم (خواه تمیم فاطمی یا تمیمی دیگر) توسط شخص مقریزی نیست، بلکه باید توجه داشت که به دلیل ترویج سیاست ضد شیعی دوره حیات تقی‌الدین، او مایل نبود با انتساب خویش به فاطمیان، خود را در مظان اتهام سنی‌مسلمان روزگارش قرار دهد؛ از طرف دیگر به تعبیر یک نویسنده معاصر ایرانی، مقریزی «دوستدار اهل‌بیت □ بوده و در آثار خویش چیزی که به کرامت آنان نقص و عیبی وارد کند، مشاهده نمی‌شود؛ و البته این رویکرد طبیعت شافعی‌مذهبان، جز انگشت‌شماری از آنان است» (غلامی دهقی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹)؛ به علاوه وی کتابچه‌ای نگاشته است با عنوان «**معرفة ما يجب لاهل البيت النبوي من الحق علي من عداهم**» که موضوع آن لزوم یاری و موذت مسلمانان نسبت به اهل بیت پیامبر است. او انگیزه خویش را از نگارش این کتاب چنین بیان می‌کند: «چون دیدم بیشتر مردم در حق اهل بیت پیامبر / کوتاهی می‌کنند و از حق آنها روی برگردانده، ارزش ایشان را تباه می‌نمایند و نسبت به جایگاهشان ناآگاهند، دوست داشتم در این‌باره چیزی بنگارم که بزرگی شأن آنها را برساند» (همان، ص ۱۱۶). همچنین به نظر می‌آید پویش مقریزی برای ثبت و ضبط تاریخ شکوهمند عصر فاطمیون و یادکرد سازمان‌های تمدنی آن عصر، او را چنان مجذوب ویژگی‌های ارزنده دوران فاطمی ساخته بود که ناخودآگاه با آنها احساس نزدیکی و قرابت می‌نمود. به یاد داشته باشیم که تقی‌الدین در کتاب **اتعاظ الحنفاء** پیش از پرداختن به مبحث خلیفگان فاطمی، از فرزندان امام علی □ سخن رانده، سپس به نسب فاطمیان می‌پردازد. شاید این پیوستگی بحث، باعث شده است تصور شود وی نسب‌نامه فاطمیان را تأیید کرده است و به همین دلیل سخاوی او را به اسماعیلی بودن متهم نماید. به نظر می‌آید حق با جمال‌الدین شیال باشد که معتقد است: اگرچه او در **اتعاظ** درباره عصر خلافت معز و تمیم بسیار بیشتر داد سخن داده، ولی متهم کردن او به تأیید نسب‌نامه فاطمیون به دلیل وجود اقوال گوناگون و گاه متناقض در این خصوص، کاری نادرست است؛ ضمن آنکه وی به اقوال مورخان مخالف مطالبی افزوده و براهینی را نیز ذکر می‌نماید (مقریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۹، مقدمه مصحح (م.م)).

فهرستی از نیاکانش را تا تمیم بن مُعز فاطمی بانی شهر قاهره نگاشته بود. اما سؤال این است که چرا مقریزی این فهرست را از بین برده و در کتاب‌هایش پیشینه خانوادگی خود را تا این اندازه به عقب نبرده است؟ ۲- داستان دیگری به نقل از برادر مقریزی وجود دارد مبنی بر اینکه: مشتاق بود بداند آنها با فاطمیان چه نسبتی دارند. ظاهراً مقریزی به او گفته بود وی و پدرش یک روز به مسجد ساخته شده **الحاکم فاطمی** وارد شدند و پدر به او گفته است این مسجد جد ماست. ابن حجر در کتاب **الدُرر الکامنه** (۱۱) چنین برداشت می‌کند که مقریزی قصد داشته بگوید پدرش گرچه وی را با پیوند خانوادگی آنها با فاطمیان آشنا کرده، اما ضمناً می‌خواسته بفهماند که وی نباید این ادعا را برای افراد غیرمتمدن بر زبان آورد.

دوست و همسایه مقریزی، یعنی اوحی در ابیاتی آشکارا بیان داشته است: **تقی‌الدین، تو لاف‌زنان و باغ‌رور یک منسوب به فاطمی، همه چیزهای خوب را به آنها نسبت می‌دهی، ولی شرایط نامساعد را به الحاکم ربط می‌دهی** (۱۲)؛ اما در این شعر اشاره‌ای مشخص به انتساب مقریزی نشده است. سخاوی در **الضوء اللامع** هم چیزی به این مطالب پراکنده اضافه نکرده است و کاهلانه اقوال ابن حجر را تکرار نموده است؛ حتی تفسیری نادرست از اعتماد مقریزی به نسب‌ها غیرمتمدن بیان داشته است (۱۳)؛ با این همه، او در کتاب **التبر المسبوك** شجره‌نامه‌ای را به دست می‌دهد که فقط به مُعز ختم نمی‌شود، بلکه به واسطه معز تا علی بن ابیطالب ادامه می‌یابد (۱۴). این تنها شجره‌نامه کاملی است که درباره مقریزی می‌شناسم (۱۵).

به راستی، چگونه می‌توانیم این حقیقت را کشف کنیم؟ هر کسی نمی‌توانسته خود را به تمیم بن معز نسبت دهد. تمیم در سال ۳۳۷ هجری به دنیا آمده و بزرگترین فرزند معز قلمداد می‌شده است. او در میانه دهه ۳۵۰ در منصب ولایتعهدی درگذشت؛ وقتی مشخص شد بلاعقب باقی خواهد ماند (لما رای عن لایعقب). دلیل آن را دقیقاً نمی‌دانیم که آیا به دلیل ناتوانی جنسی بوده است یا بیماری و نقصان جسمی یا علّی دیگر؛ اما تردیدی نیست که یک امام شیعی باید دارای جانشین باشد وگرنه نمی‌تواند امام باشد. نکته اصلی این است که تمیم نمی‌توانسته نیای مقریزی بوده باشد و به هر شکلی که فکر کنیم، مقریزی از سلاله تمیم نبوده است. هرکس این ادعا را مطرح کرده، درباره خاندان فاطمی دچار اشتباه شده است (۱۶). مهم‌تر آنکه: مقریزی از ابتر بودن تمیم آگاهی داشته یا دست کم می‌کوشید از آن آگاهی یابد؛ هر چند در کتاب **اتعاظ بدین** واقعیت توجه نکرده است؛ گرچه ممکن است تصوری از این حقیقت داشته، ولی در قسمت زندگی‌نامه تمیم در کتاب **المقفی** به این موضوع اشاره نموده است.

یک خطای دیگر هم از مقریزی سر زده است: زمانی که صلاح‌الدین ایوبی خلافت را از بین برد، همه خاندان فاطمی را گرد آورد و در اسارت نگاه داشت؛ به طوری که کسی از ایشان نمی‌توانست با دیگری وصلت کرده، بر تعداد فاطمیان بیفزاید. سی سال بعد در سال ۶۰۸ ق فقط شصت تن از فاطمیان مذکور زنده مانده بودند و در سال ۶۲۳ تنها چهار تن زنده بودند. دانستن اسامی آنها را مدیون مقریزی هستیم. اگر پس از سی سال فقط ۶۳ تن از آنها هنوز در اسارت باقی بودند، پس تعداد آنها بسیار بیشتر از آنچه در سال ۵۸۸ بوده، باید باشد؛ احتمالاً چیزی حدود دویست تا سیصد تن؛ در حقیقت صلاح‌الدین کارش را بی‌نقص انجام داده بود و از فاطمیان بازمانده‌ای باقی نگذاشته بود^(۱۷).

قطعاً در این‌باره، شواهد مبهم هستند و دشوار است همه ادعاها را با یک راه حل ساده توضیح داد؛ اما بدیهی است ارزیابی نهایی درباره انتساب فاطمی‌ها و مقریزی در حد یک افسانه خانوادگی است؛ به‌خصوص با توجه به نقش پدر و برادرش. اوحدی هم ممکن است آنچه را مقریزی از همان منبع خانوادگی می‌دانسته، تکرار کرده باشد؛ به‌ویژه که اوحدی در سال ۸۱۱، یعنی ۳۴ سال پیش از درگذشت مقریزی، بدرود حیات گفت؛* لذا ابیات

* استفاده مقریزی از کتاب اوحدی باعث شد سخاوی او را متهم کند؛ مسئله‌ای که موضوع بحث بسیاری از محققان و مستشرقان گردیده است؛ تا جایی که برخی سخن سخاوی را تأیید کرده‌اند و برخی دیگر، مقریزی را از این اتهام مبرا دانسته‌اند؛ اما به دلایلی، می‌توان از مقریزی دفاع نمود و اتهام سخاوی را رد کرد:

۱. پایه و اساس اتهام سخاوی به مقریزی به کتاب **خطط** باز می‌گردد. سخاوی معتقد است: مقریزی از کتاب **خطط** اوحدی رونویسی کرده است؛ در حالی که مقریزی در مقدمه **خطط** تصریح می‌کند در نگارش کتابش به بسیاری از مورخان مصر تکیه داشته است و نام برخی از ایشان را ذکر کرده است؛ و البته باید مقریزی را در اعتراف به استفاده از کتاب اوحدی تحسین نمود. این اعتراف، نشانه امانتداری و صداقت اوست.
۲. اوحدی در سال ۸۱۱ ق درگذشت، ولی مقریزی در طی سال‌های ۸۲۰ تا ۸۲۵ ق به نگارش **خطط** مشغول بوده است و تا سال ۸۴۳ ق کار تألیف را ادامه می‌داده است؛ بنابراین عقلاً ممکن نیست مقریزی چیزی را مربوط به این دوره، از کسی نقل کرده باشد که پیش‌تر درگذشته است.
۳. آنچه مقریزی در **خطط** درباره مصر و قاهره، از اوایل قرن هشتم تا دو سال پیش از وفاتش نوشته، بیش از نیمی از عمر او را در بر می‌گیرد و اگر آنچه با استناد به گذشتگان اقتباس کرده، به آن افزوده شود، دیگر آنچه در معرض اتهام سخاوی قرار می‌گیرد بسیار اندک خواهد بود؛ نیز: کسی که در عصر خویش خیره تاریخ و روایت بوده، بعید است نیاز به رونویسی داشته باشد؛ به‌ویژه که پیش‌تر آثاری در تاریخ مصر نیز نگاشته است.
۴. مرجع اتهام سخاوی، استادش ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲ ق) است؛ در حالی که ابن حجر از مقریزی و تألیفاتش تمجید کرده است؛ به علاوه این تنها مقریزی نیست که مورد تهاجم سخاوی قرار می‌گیرد، بلکه مورخانی همچون: ابن خلدون، ابن تغری بردی، بقاعی و دیگران هم از جمله او در امان نمانده‌اند.
۵. سخن آخر در دفاع از مقریزی این است که: با توجه به معاصر بودن سخاوی با مقریزی و تهمت‌پراکنی سخاوی درباره معاصرانش، نمی‌توان به

او به دوره اول زندگانی مقریزی مربوط می‌شود؛ یعنی همان دوره‌ای که مقریزی از روایت افسانه‌ای خانوادگی اش اطلاع یافته بود. زمانی هم که اطلاع یافت، از تکرار این ادعا خودداری نمود؛ ولی نتوانست مانع از تکرار داستان توسط برادرش شود و شاید ضرورتی هم نمی‌دید که چنین کند.

اما درباره کسانی که مقریزی را هواخواه و شیعه یا اسماعیلی‌مذهب می‌دانند چه باید گفت؟ قبول مدعای فاطمی‌ها در انتساب به علی[ؑ] علی‌رغم مخالفت اهل سنت و نیز نگرش رأفت‌آمیز او به بنی‌هاشم و علویان (اعیان سادات حسنین[ؑ]) و رواداری آشکارش نسبت به اصول تشیع به‌خوبی هویدا است؛ اما آیا اینها دلیلی بر یک حقیقت عمیق‌تر دارند؟ در اینجا سه مسئله قابل پیگیری است: اول پشتیبانی مقریزی از ادعای سیادت فاطمیان، دوم نگرش مساعد او نسبت به آموزه‌های اسماعیلی و سوم واکنش وی به تعالیم سَری دعوات اسماعیلی؛ اما مقریزی درباره گذشته چه می‌دانست و مآخذ او از کدام منابع تأمین می‌شدند؟ تقبیح آموزه‌های اسماعیلیه از سوی اهل سنت در گذشته مکرراً اتفاق می‌افتاد؛ ولی توجهی به نقد و بررسی دعاوی منقول ایشان نمی‌شد. مسئله نسب فاطمیان جالب است. مقریزی یکی از چندین نویسنده متأخر سنی بود که این انتساب را پذیرفته بود؛ اما با نگرشی انتقادی و جستجوگر^(۱۸). تألیفات او این احتمال را مطرح می‌کند که شاید مقریزی توانسته است برای بررسی شجره‌نامه فاطمیان منسوب به المهدي فاطمی و از او تا محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق[ؑ] کارشناسی پیدا کرده باشد؛ به علاوه بیشتر منتقدان مانند ابو محسن و ابن رزام حقیقت موضوع را درک نکرده، مسائل را با تعصب بررسی کرده‌اند؛ همچنان‌که عباسی‌ها تا زمانی که بخشی از امپراتوری خود را از دست نداده بودند و علناً و مستقیماً از سوی فاطمی‌ها تهدید نشده بودند، ادعای خلفای فاطمی را تکذیب نکردند؛ حتی در زمانی که می‌کوشیدند اشراف را به اعلام بیزاری از فاطمیان ترغیب نمایند^(۱۹). مقریزی می‌نویسد: اگر فاطمی‌ها دروغگو بودند، خداوند هرگز به آنها فرصت نمی‌داد تا به چنین کامیابی‌هایی دست یازند (البته این استدلال مقریزی به تصریح معاصرینش بسیار سست‌بنیاد است)؛ اما در نهایت و از همه مهم‌تر، او بیان می‌دارد که مورخان بزرگ مصر، چونان: ابن عبدالظاهر^(۲۰)، ابن طویر^(۲۱) و ابن خلدون^(۲۲) اعتبار ادعای فاطمی‌ها را پذیرفته‌اند

سخن او درباره مقریزی اعتماد نمود؛ بنابراین باید گفت: چنین سخنانی هیچ‌گاه از ارزش علمی و سودمندی آثار مقریزی نمی‌کاهند و تنوع آثار و روشندی وی بهترین گواه بر وسعت اطلاع و دانش مقریزی در علوم گوناگون است (غلامی دهقی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۱-۱۳۲) (م.م).

و آنان که انکار می‌کنند، مانند شامیان یا بغدادیان غیرمصری هستند.

گزارش مقریزی درباره آموزه‌های بنیادی اسماعیلی و نیز اختلافات نامشهود بین تعالیم سنی و شیعه، بهترین قسمت موضوع است. از دیدگاه او فاطمیان از منش و سلوک علی و اهل بیت^۱ پیروی می‌کردند و این مذهب آنها بود. مثالی که می‌آورد، آن است که در زمان درگذشت عموی المعز، این خلیفه به جای پنج نفر تکبیرگو از هفت مکتب استفاده کرد؛ همان طور که بنا به نوشته مقریزی، علی بن ابیطالب^۲ متناسب با شأن فرد متوفا تعداد مکتبها را تعیین می‌کرده است.^(۲۳)

مقریزی درباره این جنبه از مناسک شیعی فاطمیان، همچون دیگر موارد، چیزی از بدعت نمی‌بیند؛ چنان‌که اعتراف به فضل علی^۳ او را تهدید نمی‌کند؛ اما در خصوص اعتقادات و آموزه‌های مخفی دعوات چطور؟ آیا واقعاً مقریزی جوهره حقیقی اندیشه اسماعیلی را درک می‌کرد؟ این مسئله مهمی است. وی قطعاً رده‌های ضد اسماعیلی را که گاه محتوی ناسزا و تهمت بود، خوانده بوده است؛ لذا با اتهامات مشخص و متداول علیه آنها کاملاً آشنا بود؛ مثلاً اینکه اسماعیلی‌ها را افرادی فاسدالاخلاق و منکر رعایت ظواهر شرع می‌دانستند؛ اما آیا مقریزی مفاهیم بنیادی نوشته‌های اسماعیلیه و آموزه‌های عملی اینان را به خوبی می‌شناخت؟

در اینجا بهتر است به نقل جملاتی طولانی‌تر از او بپردازیم؛ سنجشی که او در صفحات پایانی کتاب **اتعاظ** ارائه داده است^(۲۴)؛ «چرا آنها راه به خطا بردند؟ در اینکه این جماعت شیعه بوده و به فضیلت علی بن ابیطالب^۴ بر دیگر صحابه معتقد بودند، هیچ جای بحثی نیست و در اینکه برخلاف دیگر فرق شیعه، هواخواه نخله اسماعیلی بودند، تردیدی نیست. منظور جماعتی است که امامت اسماعیل بن جعفر^۵ را پذیرفته و استمرار آن را در سلاله امامان مستور تا عبیدالله المهدي- نخستین کسی از آنها که در مغرب حکومت کرد- می‌جویند؛ اما دیگر شیعیان، امامت اسماعیل را برنتافته و خشمگینانه ادعای ایشان را رد می‌کنند. علاوه بر انحراف اسماعیلی‌ها از اصول اولیه آیین تشیع، آنها به رفض نیز متهمند، یعنی خودداری از پذیرش حقانیت عمر و دیگر صحابه رسول؛ هرچند متقدمین شیعه، علاقه‌مند به دور نگاه داشتن خود از هرگونه انحراف بودند؛ سپس الحاکم بامرالله تا آنجا پیش رفت که در آموزه‌های شریعت دخل و تصرف نمود. او در این امر بسیار ثابت‌قدم نبود و خیلی زود نظرش عوض می‌شد: عقیده‌ای را که آموخته بود، بر مردم تبلیغ و تحمیل می‌نمود و سپس از نظر سابقش عدول کرده، از مردم می‌خواست از آنچه بر آنها تحمیل کرده، دوری گزینند و به نکات جدید حرف‌هایش گوش فرا دهند. مردی به نام لباد زوزنی [حمزه]^(۲۵) به الحاکم پیوست و مذهب

باطنی را اعلام نمود؛^(۲۶) هرچند بخشی از این اعتقادات در میان پیشینیان نیز شناخته شده بود؛ ولی به هر حال مردم این تفکر را نپذیرفتند؛ زیرا این نحله باورهای را طرح می‌کرد که برای ائمه پیشین و جانشینان آنها شناخته شده نبود و با اساس شریعت نیز منافات داشت. بعدها در زمان مستنصر، حسن صباح^(۲۷) برای دیدار خلیفه به مصر آمد و این نحله را میان مردمان تبلیغ نمود و توده‌ها را بدان فراخواند؛ همچنین او کسانی را که مخالفش بودند، به قتل تهدید نمود؛ لذا بدعت ایشان روز به روز شدت یافت و اعتراض مردم نواحی مختلف تا آنجا بالا گرفت که باعث دوری آنها از اسلام و مسلمین شد و وقتی بنی عباس با خشونت بر اینان غلبه یافتند، در عین بهت‌زدگی از نفوذ فاطمی‌ها بر مناطق قیروان، مصر، شام، حجاز، یمن و حتی بغداد، در جستجوی راهی برای بدنام کردن اینان برآمدند. پس بنی‌العباس هرگونه ادعای انتساب فاطمی‌ها به علی بن ابی‌طالب را انکار کردند و مدعی شدند آنها از نسل بنی‌اسرائیل هستند. عباسی‌ها برای تکرار این تهمتها متکلمانی استخدام کرده، این موضوع را در کتاب‌های تاریخی پراکنده ساختند.*

* واقعیت آن است که مسئله شجره نسب فاطمیون، عموماً محور مشاجرات و مجادلات متعدد بوده و هنوز نتیجه قانع‌کننده‌ای در این باب حاصل نشده است؛ در حقیقت از آنجا که در منابع اصیل اسماعیلیه، به دلایل سیاسی و اعتقادی، نامی از ائمه مستور نیامده است تا حلقه ارتباطی محمد بن اسماعیل بن جعفر با عیدالله مهدی مشخص گردد و خلفای فاطمی نیز در دوران زمامداری خویش نسب‌نامه‌ای در این خصوص منتشر نداشتند، در نتیجه دشمنان اسماعیلیه همچون ابن رزام و اخو محسن با تدوین نسب‌نامه‌ای مشکوک برای فاطمی‌ها، «به قصد بی‌اعتبار ساختن...» (دفتری، ۱۳۷۳، صص ۱۳۰ و ۱۸۷) نهضت اسماعیلیه برآمدند و نویسندگان بعدی اهل تسنن نیز ادعای انتساب فاطمی‌ها به عبدالله میمون القداح را تکرار کردند و خلیفگان فاطمی را به مذهب دیسانی و اباحی‌گری متهم نمودند؛ سپس مورخانی چون نویری، ابن‌اصل، ابن‌خلکان، ابن‌تغری بردی و... نسب علوی فاطمی‌ها را منکر شدند و بر اساس رساله اخو محسن، خلیفه عباسی القادر برای برانگیختن مردم علیه فاطمیان، آنان را به قرامطه نسبت داد؛ به‌ویژه که قرامطه با اقدام به هتک حرمت خانه خدا و تغییر احکام اسلامی و... وجهه عمومی خود را در بین مسلمانان از دست داده بودند. این در حالی بود که از ابتدای خلافت فاطمی، دایماً بین خلفا و قرامطه اختلاف وجود داشت؛ و حال آنکه در اکثر کتاب‌ها، قرامطه را با فاطمیان مترادف هم ذکر می‌کردند. القادر که می‌دانست عامل مهم موفقیت فاطمیان، در ادعای انتساب آنها به خاندان مورد احترام علی[ؑ] نهفته است، در صدد رد نسب آنها برآمد تا مشروعیت خلافت ایشان را زیر سؤال ببرد؛ پس در ربیع الآخر ۴۰۱ ق در یک جلسه عمومی از قضات، فقها و اشراف شهادت گرفت که نسب فاطمیان به دیسانیان می‌رسد و آنان هیچ‌گونه انتسابی به آل علی ندارند (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۵۴۸۵)؛ حتی در حرمن شریفین شایعه شد احکام خلیفه فاطمی و اجداد او کافر و فاسقند و به آنها اتهام زندقی‌مذهب و مجوسی و ثنوی زدند؛ و اینکه خلفای فاطمی ریختن خون و سب انبیا را حلال می‌دانند و ادعای الوهیت دارند. نکته جالب آنکه گرچه شیعیانی چون شریف رضی و برادرش مرتضی، با اکراه توافق‌نامه مجلس فرمایشی القادر را امضا کردند، لیکن شریف رضی بعداً با سرودن اشعاری در مدح فاطمیان، انتساب آنها را به آل علی برحق دانست (مقریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۲). بعدها هم خلیفه مستظهر بالله امام محمد غزالی را به تألیف کتاب فضائح الباطنیه در رد فاطمیان تحریک نمود و حواجه نظام

سپس غزها وارد شدند. از میان آنها اسدالدین شیکوه و برادرزاده اش صلاح الدین ایوبی به وزرات فاطمیان برگزیده شدند؛ اما آنها بانی و مسبب بازگشت عباسی‌ها شدند و علیه خلفیگان فاطمی قیام کرده، پایگاه خود را ارتقا دادند؛ لذا فاطمیان به سمت آموزه‌های اطرفیان تندروی خویش کشیده شدند و در نتیجه، دشمنی غزها با فاطمیان چنان افزایش یافت که وجود آنها را از عداوت و بغض آکنده ساخت. این دو تا زمانی که از فاطمیان منتفع می‌شدند، جرئت نکردند این حکومت را ساقط کرده، آثارشان را از بین ببرند؛ با وجود این، بنیاد خلافت فاطمی از استحکام لازم برخوردار بود و مرتبه آنان تا حد ستارگان بالا رفته بود؛ پیروان وفادارشان از حد شمارش فزون بودند؛ هواخواهان آنها همه مناطق را پُر کرده بودند، لذا عباسی‌ها برای خاموش کردن تلالؤ فاطمیان تلاش کردند آنها را به فساد و زشتکاری متهم کنند. این یعنی دشمن چگونه عمل می‌کند و چگونه دشمن می‌تراشد؛ پس با ارزیابی اسرار موجود و تطابق گزارش‌های تاریخی است که می‌توانی بین اعمال خوب و بد تمایز قائل شوی. خدا تو را رحمت کند. با خودداری از هوای نفس کشف کن تا به حقیقت مطلق برسی. آنچه تو از شمار بسیار حملات به ایشان درخواستی یافت، آن است که این گزارش‌ها آکنده از زشتی‌اند؛ به‌ویژه آن روایاتی که به طرد آنها از جامعه اسلامی منتهی شده‌اند. این روایات فقط در کتاب‌های ساکنان مناطق شرقی نظیر اهالی بغداد و شامات یافت می‌شود؛ از جمله در

الملک نیز در اقدامی همسوء، غزالی را برای تدریس در نظامیه به بغداد دعوت کرد و به او لقب زین‌الدین و شرفالائمه داد. این در حالی است که تاریخ‌نگاران معروفی همانند رشیدالدین فضل‌الله، نصیرالدین توسی، ابن خلدون، مستوفی و... در آثارشان بر درستی نسب فاطمیان اذعان دارند و دلیل اصلی نوشتن استشهادنامه علیه فاطمیان را دشمنی و عداوت القادر می‌دانند (ناصری طاهری، ۱۳۷۹، ص ۳۵ و ۳۴۸)؛ البته خصومت اهل سنت نسبت به جنبش و تفکر اسماعیلی، غیر از مسئله توجیه‌های مکتبی و اعتقادی، در بستر سیاسی نیز قابل پیگیری است؛ چرا که دو نظام حامی اهل سنت، یعنی خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، چون از دو سو تهدید می‌شدند، یعنی از سوی دولت مقتدر فاطمی و دیگر جنبش سیاسی و نظامی الموتیان، لذا تلاش داشتند در پوشش صیانت از دین و آیین، جنبش شیعه اسماعیلی را حرکتی بدعت‌گرایانه و برگرفته از زندیکان و مجوسان تصویر نمایند. این مسئله در قضیه انتساب دودمان فاطمی به حمدان قرمط و دیصان نمود پیدا می‌کند. مقریزی بر آن است: زمانی که عبیدالله مهدی مدعی امامت شد و دولت فاطمیان را در شمال آفریقا تأسیس کرد، حمدان قرمط از او جدا شد و قرامطه را شکل داد (مقریزی، ۱۴۱۶ ق ص ۱۶۷)، اما امروزه، نظر مورخان سلف و خاورشناسانی چون دوخویه مبنی بر روابط دوستانه قرمطیان و فاطمیان رد شده است؛ اما نکته حائز اهمیت آن است که مقریزی از معدود نویسندگانی است که با وجود نقل قول از ابن رزام و اخومسن، آنها را غیرقابل اعتماد دانسته و اعتبار آثارشان را رد می‌کند؛ در حقیقت، مقریزی نخستین تاریخ‌نگاری است که به اهمیت فاطمیان در تاریخ مصر و شام پی برده و با آنکه خود مذهب اهل سنت داشته است، از سلسله فاطمیان اسماعیلی‌مذهب با احترام فراوان یاد می‌کند. در نظر او، فاطمیان نه تنها ملحد و بدعت‌گزار یا حتی بددین و غاصب نیستند، بلکه فرمانروایان برحق و مشروع و پیشگامان سلاطین ایوبی و مملوک هستند! (م).

المنتظم ابن جوزي، الكامل ابن اثير^(۲۸)، تاريخ حلب ابن طائي، تاريخ عماد ابن كثير و تأليفات ابن واصل حموي، ابن شداد، عماد اصفهاني و ديگران. در كتابهاي مصرياني كه در ثبت اين گزارشها نهايت دقت را کرده اند، به هيچ وجه چنين اخباري ديده نمي‌شود؛ پس بر اساس خرد داوري كن و قدرت تعصب را درهم شكّن. هر چيز به جاي خويش نه و به حق هدايت نما.»

در صفحات جلوتر مقرريزي مي‌كوشد از جنبه بدعت‌گريانه آموزه‌هاي اسماعيليه فروكاهد؛ به جز در دو مورد مربوط به متعصبياني چون حمزه و دروزي‌ها و «حشاشين» پيروي حسن صباح؛ زيرا گروه اول قانون اسلام را زير پا گذاشتند و گروه دوم به كشتن مخالفان خود باور داشتند. هر دوي اين جماعت از دیدگاه مقرريزي نامشروع و بخشش‌ناپذير بودند؛ اما ظاهراً مقرريزي كوشيده است آن كساني را كه از منظر وي مرتكب گناه بدعت در قواعد مقرر دين شده‌اند، از ديگران متمايز سازد. اين يعني او شخصاً تشيع فاطميه را تأييد نكرده، ولي از محكوم كردن آنها نيز سر باز زده است؛ زيرا براي او مهم نيست اتهامات ناروا و نسبت‌هاي ناپسند به فاطميه از سوي عباسيان و مزدورانشان چيست و كاري هم به آنها ندارد، بلكه مي‌خواهد بي‌اعتباري منابع غير مصري را نشان دهد؛ همان منابعي كه با ذكر مثال مشخص کرده بود^(۲۹)؛ با وجود اين، مقرريزي بيشتري از آنچه به رشته تحرير درآورده، مي‌دانسته يا احتمالاً مسائلي در ارتباط با كار دعات اسماعيلي وجود داشته كه او از آنها اطلاعي نداشته و يا هنوز كشف ننموده بود؛ در خصوص اين احتمال دوم، نوشته‌اي از وي در مقدمه كتاب **خطط** درباره مسئله «دعوت» جلب توجه مي‌نمايد [جمله‌اي از مسوده]: «بيشتري مردمان روزگار ما نسبت به باورهاي آنها (اسماعيليه) اطلاع درستي ندارند؛ لذا براي رفع اين مشكل، قصد دارم آموزه‌هاي آنها را در اينجا بر اساس مندرجات كتابهاي خودشان تشریح نمايم»^(۳۰)؛ اما مقرريزي چه چيزي را در كتب اسماعيليه كشف کرده بود و چه زماني اين كار صورت گرفت؟ چه كتاب‌هايي منظور او بوده است؟ پيش از پاسخ بدین پرسش‌ها، لازم است به جنبه‌هاي تاريخنگاري مقرريزي و زمان و چرایی تأليفات تاريخي او بپردازيم.

آثار عمده مورد مطالعه براي تحقيق درباره تاريخ‌نويسي [مقرريزي]

كتاب **خطط** كه نخستين اثر شناخته‌شده مقرريزي براي محققان غربي است، بسيار مشهور است و علي‌رغم نقصان تصحيح نسخه بولاك (۱۸۵۳) به طور كامل مورد استفاده پژوهندگان قرار مي‌گيرد. اكنون با داشتن دو نسخه از اين كتاب، يكي مسوده يا دستنويس و ديگري نسخه

کتابت‌شده و نهایی، بررسی این اثر امکان‌پذیر شده است. کتاب **اتعاظ** - که آن هم بسیار بد تصحیح شده است - فقط به واسطه یک دستنویس ناقص و رونوشتی از بخش‌های مختلف مَسوده اصلی قابل شناسایی است؛ از سوی دیگر، هیچ گونه نسخه کتابت‌شده‌ای از این اثر در دست نیست و در نتیجه بر روی آن پژوهشی صورت نگرفته است. ضمن احترام به پژوهش‌های فواد ایمن سید^(۳۱) و فردریک بودئن^(۳۲) درباره شیوه کار مقریزی، اطمینان داریم مورخ ما نخستین دست‌نویسه‌هایش را در جزء فهرست کارهای در دست اقدام خود قرار داده بود تا بعداً، هم مطالبی بر آنها بیفزاید و هم داده‌های نوین را داخل برخی بخش‌های دستنویس بگنجاند. ظاهراً وی قصد داشته در فرصتی مناسب نسخه نهایی را تکمیل و تدوین نماید؛ لذا مانند کتاب **اتعاظ**، بخش‌هایی از کتاب **المُقفی** هم، نمایانگر نقص نسخه دستنویس می‌باشد. **اتعاظ** بدون هیچ تغییری در سال ۱۹۷۳ و سپس در سال ۱۹۹۱ چاپ شد. این کتاب، شناخته شده نیست و مانند **خطط** مورد بررسی قرار نگرفته است؛ همچنین کتاب **المُقفی** با وجود مباحث تاریخی‌اش، برخلاف دو کتاب دیگر مورد توجه جدی اهل پژوهش قرار نگرفته است^(۳۳). با درک این نکته که دو کتاب مذکور فقط دارای یک نسخه دستنویس اولیه هستند، کاملاً منطقی است تصور کنیم مقریزی بر روی هر سه تألیف به طور همزمان کار می‌کرده و با افزودن مطالبی به هر یک، محتوای این سه کتاب را روز به روز افزایش می‌داده است. شایسته است محققان معاصر هر سه تألیف مذکور را مورد تحقیق قرار دهند؛ اما مقریزی فقط در یکی از این سه اثر منابع خود را ذکر کرده است و در سایر کتاب‌ها چنین نکرده است. احتمالاً کتاب اول دارای نقل قول‌هایی از منابع بوده، ولی در دیگر کتاب‌ها فقط تفاسیر یا اطلاعاتی قرار داده شده است.

چنان‌که از پژوهش‌های بودئن فهمیده می‌شود، در نگاه اول، آنچه نقل قول تصور می‌شود، بیشتر تفسیر است و جزء متن اصلی به حساب نمی‌آید؛ بدین سبب، کتاب به *ابن میسر* نسبت داده شده است و گفته‌اند مقریزی با اخذ مطالب *ابن میسر* مدیون او شده است. آنچه باقی می‌ماند، این است که ببینیم آیا می‌توانیم بر اساس ترتیب زمانی، مبنایی برای تنظیم مطالب این سه کتاب پیدا کنیم یا خیر؟ اختلافاتی بین این آثار در زمینه ارائه اطلاعات وجود دارد؛ لذا به عبارتی می‌توان برخی نکات مفقوده در یک اثر را با کمک جستجو در کتاب‌های دیگر پیدا کرد؛ به علاوه، در پایان کتاب **اتعاظ** عبارتی ضمنی وجود دارد که در آن مقریزی چنین می‌گوید: «انشاء الله من در گزارشی از خطط قاهره، دست‌اوردهای حکومت آنها (فاطمیان) را شرح خواهم داد و به تشکیلات حکومتی آنها می‌پردازم تا بدان حد که در زمینه‌های گوناگون، توسعه

پویش‌های آنها را درک کنی و به بی‌اعتباری جانشینان آنها واقف گردی» (۳۴)؛ لذا مشخص است که وقتی مقریزی دستنویس **اتعاظ** را تمام کرد (می‌دانیم که فقط یک مُسوده از آن باقی مانده است) هنوز کتاب **خطط** را ننوشته بود. **خطط** برای او فقط در حد یک طرح ذهنی بود (شاید درباره نوشتن آن تردید داشته است). اگر چنین بوده، پس همه تجدید نظرهای تحلیلی او در آن کتاب، پس از نگارش **اتعاظ** صورت گرفته است؛ پس آنچه وی در زمان گردآوری مواد کتاب **خطط** می‌دانسته، شاید در **اتعاظ** نیز یافت شود. کتاب **المقفي** نیز بعداً کامل شد. ما کاملاً مطمئن هستیم که او این کتاب آخري را هرگز نتوانست به اتمام برساند. (۳۵)

برخلاف **اتعاظ**، کتاب **المقفي** در بردارنده اطلاعات جدیدی است که باید در کتاب **اتعاظ** نیز بوده باشد، ولی در اینجا اثری از آن نیست. کتاب **اتعاظ** درباره حکومت المنصور، چهار صفحه مطلب دارد (به علاوه چهار صفحه مطلب اضافی درباره تعقید ابویزید که در پایان مطلب القائم نوشته شده است). بالعکس، در **المقفي**، ۵۲ صفحه درباره منصور وجود دارد که در آن اطلاعات کاملاً ارزنده و جدیدی یافت می‌شود؛ مثلاً درباره اینکه چرا و چگونه منصور، قاضی نعمان را از مقامش در طرابلس به منصوریه انتقال داد. مقریزی تاریخ دقیق این اقدام را بیان داشته است: زمانی نزدیک به پایان خلافت منصور و دیرتر از آنچه محققان تصور می‌کرده اند (۳۶). در شرح حال تمیم بن معز و علت مرگ او نیز، مقریزی اطلاعات ذی‌قیمتی داده است که پیشتر از آن گفتیم.

درباره زندگی‌نامه قاضی القضاة ابن ابی العوام - که در سال ۴۰۵ ق از سوی الحاکم انتخاب شد - مقریزی اذعان می‌دارد: او حنفی‌مسلك بوده است (ادعایی که مطمئناً درست می‌باشد)؛ حال آنکه ابن حجر قاضی را حنبلی پنداشته است (۳۷). در زندگی‌نامه حمزه بن علی بانی فرقه دروزی، تاریخ حیات و ممات او به دست داده شده است (۳۸) یا در مورد وزیر فاطمی مأمون، اطلاعات مقریزی گواه شیعه اسماعیلی بودن اوست (۳۹)؛ نیز در ضمن شرح حال مُستعلی، دانسته‌های خوبی راجع به توطئه افضل و خواهر مستنصر برای جانشینی او به خلافت وجود دارد (افضل بعدها نزار نام گرفت) و پرده از سهم بری وزیر و خواهر خلیفه در قدرت، یکی در دیوان و دیگری در دربار برداشته شده است (۴۰)؛ حقیقتی که در **اتعاظ** ذکر کرده است که میان نیامده است. همه این شواهد، حاکی از آن است که مقریزی کتاب **المقفي** را بهتر از کتاب **اتعاظ** نوشته و در آن حجم عظیمی از آن دسته داده‌های تاریخی را گنجانیده است که در طی زمان کسب کرده بود؛ به علاوه خود را به درد سر نینداخته و مطالبی به نسخه قدیمی **اتعاظ** نیفزوده است؛ در حالی که چه نسخه اولیه و

باز می‌گردیم به مسئله چگونگی دانش‌مقریزی از متون معتبر اسماعیلی* اکنون در موقعیتی هستیم که می‌توانیم روند زمانی آگاهی او از کتاب‌های سری درباره دعوت اسماعیلی را درک کنیم؛ چنان‌که وی هم در **مُسوده خطط** (قبلاً ذکر شد) و هم در صفحات متعدد نسخه بولاق آورده، مقریزی کتب و رسالات متعدد اسماعیلیه را یافته و خوانده است. وی مکرراً در انتهای بحث‌های مربوط به اسماعیلیه شاهد می‌آورد که: «...مطالب تصریح شده در کتاب‌های آنها...» (۴۲). آنچه از کتاب‌های ایشان مورد قبول است، محتوی گزارشی است که به دلیل تفصیل کتاب‌ها، فقط بخشی از مطالب این کتاب شامل آن می‌شود... (۴۳). مواردی از این دست در رسالات آنها پیدا می‌شود... منبع این نوشتار اقوال فلاسفه است... آنها به تفصیل بسیار با تفاسیر متعدد گفته‌اند... این کتاب همه مباحث مربوط به این موضوع را نمی‌تواند در بر بگیرد... (۴۴). آنها این نظریه را پذیرفته‌اند که خلقت

* تردیدی نیست که مقریزی در آگاهی نسبت به نهضت اسماعیلیه، علاوه بر استفاده از کتاب‌های مورخان متعدد، از نوشته‌ها و رسالات اسماعیلیان بهره گرفته است. بهره‌گیری مقریزی از نگاشته‌ها و رسائل متعدد جای تردید ندارد، زیرا او خود، منابع اطلاعاتی خویش را بیان نموده است؛ به طوری که در کتاب **خطط**، بارها به عبارت «رایث بخط...» برمی‌خوریم که اشارتی است به استفاده مستقیم او از منابع سلف؛ همچنان که در **العقود الفرید** به استفاده از کتاب اوحدی - مورخ معاصر خویش - اعتراف دارد (مقریزی: **عقود الفرید**، ج ۱، ص ۲۳۳. به نقل از: مقریزی، ۱۴۲۲ق، مقدمه مصحح، ج ۱، ص ۶۳). او از تألیفات متعددی استفاده کرده و با صراحت نیز اسمای آنها را ذکر کرده است؛ هرچند برخی پژوهندگان معتقدند با اعتراف وی مبنی بر اینکه ذکر مآخذ، او را از مسئولیت درباره صحت و دقت اقوالش معاف می‌سازد، مقریزی خواسته است همانند بیشتر مورخان مسلمان از نقد و تحلیل شانه خالی کند (زرین‌کوب، ۱۳۶۲، ص ۱۶۳)، اما مصححین آثار او، نظر دیگری دارند: مصحح کتاب اتعاض الحنفاء بر آن است که مقریزی فقط نقل نمی‌کند، بلکه بهترین‌ها را برمی‌گزیند و اینکه: «تَبَيَّنَهُ مَرَّةً أُخْرَى فِي الْمَرَاJِعِ الْمَفْقُودَةِ بِطَرِيقٍ غَيْرِ مُبَاشَرٍ...» (مقریزی، ۱۴۱۶ق، مقدمه مصحح، ص ۲۶). ویراستار کتاب **خطط** نیز در مقدمه، با فهرست کردن اسمای کتاب‌های مورد استفاده مقریزی، از کوشش تقی‌الدین در گزینش کتاب‌های ارزنده و پرمحتوا در موضوعات تاریخی، جغرافیایی، علمی، ادبی و... ستایش به عمل می‌آورد (مقریزی، ۱۴۲۲ق، مقدمه مصحح، ج ۱، ص ۶۳-۶۶)؛ لذا شگفت‌آور نیست که مثلاً در صفحات ۲۲ و یا ۱۵۳ کتاب **خطط** با نمونه اشعار نقیای شیعه، چون شریف رضی یا نامه حمدان قرمط بر می‌خوریم. یک پژوهنده آلمانی دریافته است: برخی نوشته‌های مقریزی با مطالب رساله داعی احمد نیشابوری منطبق است و بخش عمده و قفنامه حاکم بامرالله را نیز در کتاب **خطط** می‌توان یافت (هالم، ۱۳۷۷، صص ۸۵ و ۹۶). با توجه به شواهدی که محققان از موارد عیدیه اقتباس مقریزی از کتاب‌های نویسندگان دوران فاطمی به دست می‌دهند، چنین می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً وی از کتاب **استتار الامام** داعی نیشابوری درباره نسب عبیدالله مهدی، سرسلسله دودمان فاطمی نیز استفاده کرده است؛ اما به درستی نمی‌توان از این شواهد برای تأیید مشروعیت خلفای فاطمی و هواخواهی مقریزی از آنها استناد گرفت؛ به خصوص که شخص مقریزی در **مُسوده** اشاره دارد به اینکه: «فداکثر الناس الیوم قد جهلوا معتقدهم (ای فاطمین) فاحببت ان أبین ذالک علی ماوقفن علیہ فی کتبهم المصنفه فی ذلک مُتَبَرِّئاً مِنْهُ» (مقریزی، ۱۴۱۶ق، ص ۹۴).

خداوند نه ابدی است و نه زودگذر. امر و کلام خدا ازلی است و مخلوق او فانی؛ چنان‌که به تفصیل در کتاب‌هایشان اشاره داشته‌اند...».^(۴۵) مقریزی در انتهای مبحث دعوت اسماعیلیه می‌نویسد: «در این باب مفصلاً در کتاب‌های آنها سخن به میان آمده و اینها همگی دانش این داعی را تشکیک می‌دهد. آنها با این هدف رسالات متعددی تألیف کرده‌اند؛ اما من تنها چکیده‌ای از آنها را در اینجا خواهم آورد».^(۴۶)

تلخیص مقریزی از نظریه باطنی اسماعیلی، یعنی دعوت — با وجود ابهامات نه چندان مهمش — به لحاظ عقلی، دقیق و منطبق با برداشت ما از تألیفات امثال ابویعقوب سجستانی^(۴۷) و حمیدالدین کرمانی^(۴۸) دو نظریه‌پرداز برجسته عصر فاطمی است، اما یک نکته کلیدی وجود دارد: در مرحله نهایی عضویت یک فرد اسماعیلی، به او آموزش داده می‌شد که معجزه پیامبر/قانون شریعت است؛ معجزه‌ای که علائمش را شخص خردمند درک خواهد کرد و از طرف دیگر، تجلی آشکار قابل فهمی برای دیگران خواهد بود.^(۴۹) وحی و الهام به منزله بیان کلام خدا به پیامبر است و تالی آن چیزی است که پیامبر/بدان تحقق می‌بخشد (یعنی تجسم می‌بخشد: یجاسده) و سپس آن را به مردم عرضه می‌دارد.^(۵۰)

اما دقیقاً کدام کتاب‌ها؟ ما هیچ راهی برای درک درست این موضوع نداریم. بودئن در یکی از کتاب‌های مقریزی عبارتی به نقل از **راحة العقل** حمیدالدین کرمانی پیدا کرده است؛ پس مقریزی توانسته بود نسخه‌ای از این کتاب را بیابد و از آن نقل قول کند.^(۵۱) احتمالاً وی موارد بیشتری نیز در اختیار داشته و وقتی می‌گوید دانش خود را از اسماعیلیه از خلال رسائل آنها به دست آورده، حقیقت محض را می‌گوید^(۵۲)؛ اما آیا احتمال دارد بگوییم این اتفاق در چه زمانی صورت گرفته است؟ حتی به طور نسبی؟ اگر تاریخ حقیقت‌مطلب و شواهد پیش‌گفته را تأیید کند، بدیهی است کتاب **اتعاظ** مقریزی متعلق به دوره کوتاهی بعد از سال ۸۱۴ است؛ زمانی که او یادداشت‌هایی از کتاب **ابن میسر بر می‌گرفته است**؛ از این رو کتاب **اتعاظ** تصویری جانبدارانه از فاطمیان و در دفاع از ایشان دارد و از حال و هوای اقوال گزینش‌شده **ابن میسر** پیروی می‌کند. چرا مقریزی پس از نگارش کتاب **اتعاظ**، از کتاب **ابن میسر** نکته‌برداری کرده است؟ این باید روش دیگری باشد. **اتعاظ** بعدها و پس از سال ۸۱۴ ق نوشته شد. مقریزی دست‌نویس اولیه **خطط** را تدوین نمود و سپس حداقل یک بار روی آن کار کرد؛ پس این کتاب در بردارنده گزارشی از تعالیم سرّی دعوت اسماعیلیه است که در **اتعاظ** خبری از آن نیست و حتی گریزی هم به آن نزنده است.

در نهایت، طبق آنچه مقریزی کشف کرده است، او نمی‌توانسته از نسل خلفای فاطمی بوده باشد. او درباره آموزه‌های سَری فاطمیان پی در پی اطلاعاتی به دست می‌آورد. مآخذ وی اقوال بدگویانی چون: *ابن جوزی* یا *ابن ندیم* یا دیگر افرادی که در **اتعاظ** از آنها یاد کرده، نبوده است و حتی از دروزی‌های مرتد و الحاکم متلون‌المزاج و بی‌ثبات یا حشاشین بعد از حسن صباح نیز مطلبی نگرفته است، بلکه مستقیماً از رسالات اسماعیلیه بهره گرفته است؛ آن هم رسالات موثق مربوط به داعیان اسماعیلی؛ پس او دریافته بود که دعوت اسماعیلی آنچنان پیچیده و فلسفی* است که با دیدگاه مذهبی خود او - حتی اگر مذهب اهل‌البیت□ را می‌داشت - کاملاً متفاوت و بیگانه بود؛ در نتیجه، همدردی عاطفی او نسبت به فاطمی‌ها فروکش نمود^(۵۳) و هرگز کتاب **اتعاظ** را به پایان نبرد و **خطط** را هم فقط تا آنجا تفصیل داد که بر روی نهادهای حکومتی و مرکزی فاطمیان دقیق شود و از این منظر مصر و تاریخ آن را مورد بررسی قرار دهد.

* صرف نظر از موارد فوق، باید به مسئله «دعوت» در نهضت اسماعیلی و فاطمی اشاره کرد. می‌دانیم خلافت فاطمی که در سال ۲۹۷ ق در مغرب اسلامی شکل گرفت و سپس با پیشروی به سمت مصر، به یک امپراتوری نیرومند مبدل شد، مبتنی بر نهضت شیعه اسماعیلیه بود؛ گرچه این نهضت در آغاز با نام «الدعوة الهادیه» بر حقانیت امامت اسماعیل بن جعفر صادق□ و سلاله او تأکید داشت (محقق، ۱۳۸۲، ص ۲۷)، اما با پشتیبانی سیاسی و فکری دولت مقتدر فاطمی، تا بدان جا پیش رفت که به نهضتی عظیم و اثرگذار بدل گردید. توان فکری و ساختار تشکیلاتی اسماعیلیه با تکیه بر اصل بنیادی امامت و رهبری، نه تنها به تقویت پایه‌های اقتدار خلیفگان فاطمی که به گسترش آموزه‌های شیعی و انقلابی در سطح وسیعی از غرب امپراتوری اسلامی کمک نمود، اما تأکید بر این اصل و تفسیر باطنی و تاویل آن، با استناد به آیات و روایات از سوی مخالفان، تاویل مذموم قلمداد شد (ابوزید، ۱۳۸۳، ص ۱۷۶)؛ در نتیجه، درگیری و جدال مخالفان با اسماعیلیان در دو جناح رو به فزونی نهاد. از سویی دولت‌های سنی‌تبار همچوار به ستیز با حاکمیت فاطمیان شیعه‌مذهب برخاستند و از سوی دیگر فقیهان و راستکیشانی نظیر امام محمد غزالی و فخرالدین رازی، پویش علمی خود را صرف تبلیغ علیه محله اسماعیلی نمودند.

۱. در باب منابع تاریخ فاطمیان، ر.ک به: کتاب من، با عنوان: Exploring an Islamic Empire: Fatimid history & its sources, London (2002).
۲. امیر المختار عزالملک مصابیحی که گفته می‌شود کتاب تاریخ او سیزده هزار صفحه بوده و بخش‌های بسیاری از آن نابود شده است. او بین سال‌های ۳۶۶ تا ۴۲۰ می‌زیست و کتابش را طی سال‌های ۳۶۸ تا ۴۱۵ نگاشت.
۳. در همان صفحه عنوان امضای *اوحدي* نیز دیده می‌شود. برای مشاهده این تصویر نک به: امین فواد سید و تیری بیانکو (ویراستاران): *الجزء الاربعون من اخبار مصر*: بخش اول (قسمت تاریخی)، قاهره، [بی‌تا]، ۱۹۷۸. تصویر (شرح در ص ۱).
۴. آنچنان که امین فواد سید در مقدمه خود بر این کتاب آورده است. ابو محمد عبدالسلام ابن طویر: *نزهة المجلتین فی اخبار الدولتین*: بیروت، [بی‌تا]، ۱۹۹۲، ص ۱۴.
۵. نک به: *مسوده*: به کوشش امین فواد سید؛ لندن، [بی‌تا]، ۱۹۹۵، ص ۹۴. این دیوان (خطه) که به مسئولیت داعی الدعوات بوده را من در هیچ دولت دیگری غیر از دولت فاطمی در مصر ندیده‌ام. این دیوان برای تبلیغ توده‌ها به سمت مذهب اسماعیلی بنا نهاده شده بود؛ هرچند متن نسخه بولاق (۱۸۵۳ م، ص ۳۹۱) چنین نمی‌گوید.
۶. این کتاب فعلاً در دسترس نیست.
۷. گفتنی است درباره تاریخ فاطمیان به زبان‌های اروپایی کتاب نگاشته نشده است. یکی از تألیفات جدید، اثر حسن ابراهیم حسن است به نام: *تاریخ الدولة الفاطمیه فی المغرب و مصر و السوریه و بلاد العرب* (چ ۲، قاهره، [بی‌تا]، ۱۹۵۸، چ ۳، قاهره، ۱۹۶۴)؛ اما از بهترین کتاب‌های مربوط به فاطمیان، این کتاب است: امین فواد سید: *الدولة الفاطمیه فی مصر: تفسیر جدید* (قاهره، ۱۹۹۲؛ قاهره، ۲۰۰۰)؛ گرچه حوزه شمال آفریقا را در بر نمی‌گیرد.
۸. بنابر تذکار جمال‌الدین شیال در: *اتعاظ الخلفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء* (قاهره، ۱۹۶۷، ص ۷۳) ج ۱، ص ۵۴، پاورقی ۲.
۹. نک به: ذیل وقایع سال ۸۴۵ ق با موضوع رحلت مقریزی، در: جمال‌الدین ابوالحسن ابن تغری بردی: *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة* (قاهره، ۱۹۲۹-۱۹۴۹ م و ۱۹۶۳-۱۹۷۱ م، ص ۷۱) ج ۱۵، ص ۴۹۰. او در اینجا هیچ توضیحی درباره نسب وی نداده است؛ همچنین در کتاب دیگر *ابن تغری بردی: المناهل الصافی و المصطفی باعداء الوافی*، به کوشش محمد محمدامین (قاهره، ۱۹۸۴) ج ۱، ص ۲۰-۴۱۵ گرچه شرح حال مقریزی آمده است، ولی هیچ اشاره‌ای به شجره‌نامه او نشده است.
۱۰. *انباء الغمریاء الغمر* (حیدرآباد، ۱۹۷۶)، ج ۹، ص ۱۷۲، ذیل وقایع سال ۸۴۵ ق.
۱۱. *الدرر الکامینه* (قاهره، ۱۹۶۶) ج ۳، ص ۵.
۱۲. تا آنجا که می‌دانم، ناصر رباط نخستین کسی بود که به این روایات اشاره کرد. در شرح حال مقریزی در کتاب *اوحدي* نیز این مطلب به چشم می‌خورد (نک به: *دُرر العقود الفریده فی تراجم اعیان المفیده*، به تصحیح عدنان درویش و محمد المصري (دمشق، ۱۹۹۵ م) ج ۲، ص ۲۳۹. رباط به درستی این مطلب را فهمیده و مهربانانه یک نسخه غیر چاپی قدیم از مقاله‌اش را برای من تهیه نمود.
۱۳. شمس‌الدین محمد سخاوی: *الضوء اللمع لاهل القرن التاسع* (قاهره، ۱۹۳۴-۱۹۳۶) ج ۲، ص ۲۱-۲۶.
۱۴. آیا احتمالاً *سخاوی* این نسبنامه را که تا *المهدی* و جعفر الصادق □ دنبال کرده، قبول داشت: «المهدی... ابن مجید بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر...».
۱۵. چاپ شده در: شمس‌الدین محمد سخاوی: *التبر المسبوك فی ظل السلوک* (بولاق، ۱۸۹۶) ص ۲۱-۲۴. اما یک مشکل وجود دارد: قسمت مهمی از شجره‌نامه محو شده است: تمیم بن علی بن عبید بن امیرالمؤمنین المعز... که نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا المعز چهار پسر داشت: تمیم، عبدالله، نزار (العزیز) و عقیل. نک به: مقاله من با عنوان: «Succession to Rule in the Shiite caliphate» در مجله «*Journal of the American Reserach Center in Egypt*»، ش ۳۲، ۱۹۹۵، ص ۲۴۶.

۱۶. مسلماً اشتباهی در تاریخ ارائه شده وجود دارد: تمیم بن معز عموی الحاکم بود و لذا اگر از او نسلی بر جای مانده باشد، *خلاق* می‌گردد. دو نفر به دو نسل متفاوت تعلق می‌گیرد.
۱۷. باید دانست که این حقیقت، همه بازماندگان آن سلاله را مستثنی نمی‌کند؛ زیرا چند تن از پسران *مستنصر* پس از مجادله بر سر جانشینی *مستعلی* از مصر گریختند و بازماندگان آنها به حساب نیامده‌اند؛ نک به: مقاله: «Succession to Rule...»، ص ۲۴۸-۲۵۶.
۱۸. تفاسیر او حداقل در سه جا تکرار شده: *اتعاظ*، ج ۱، ص ۱۵-۵۴؛ *خطط* (نسخه بولاق)، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۱؛ و *المقفی الخبر*، به کوشش م. یعلوی (بیروت، ۱۹۹۱) ج ۴، ص ۵۲۳-۵۷۰ (شرح حال المهدي، به شماره ۱۵۲۸).
۱۹. زمان صدور اعلامیه مشهور عباسیان در بغداد، سال ۴۰۲ ق می‌باشد.
۲۰. *الروضه البهیة الظاهرية في خطط المعزیه الفاطمیه*، به کوشش امین فواد سید (قاهره، ۱۹۹۶) ص ۶-۷.
۲۱. قبول این امر از سوی *ابن طویر* از زبان *ابن زیات* گزارش شده است: *الکواکب السیارة في ترتیب الزیارة*، ص ۱۷۶. همان طور که *ایمن فواد سید* در مقدمه اش بر کتاب *تزمه المغلتن*، *ابن طویر* (ص ۱۴) خاطر نشان ساخته است.
۲۲. درست یا غلط، *ابن خلدون* زمانی که *مقریزی* او را می‌شناخت، در مصر می‌زیست، لذا مصری قلمداد می‌شد.
۲۳. *اتعاظ*، ج ۱، ص ۱۴۶.
۲۴. *همان*، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۴۶.
۲۵. حمزه که در اصل، یکی از دعوات اسماعیلی در زمان الحاکم بود، بعدها بانی فرقه دروزی شد.
۲۶. ظاهراً *مقریزی* فهمیده بود که چه کسانی بر درک باطنی از احکام شرع و قرآن، به استثنای جنبه‌های ظاهری آنها و چه کسانی هم، بر رد واقعیت مجسم و ظاهری احکام اصرار کرده، به سختگیری‌های آن اعتنایی ندارند.
۲۷. حسن صباح، بانی و هدایتگر طریقت نزاری و شخصیتی افسانه‌ای و بدنام بود که طرفدارانش به خاطر ترور مخالفان خود به فدائیان یا حشاشین لقب گرفتند.
۲۸. برای قضاوت در باره ابن اثیر نک به: *اتعاظ*، ج ۱، ص ۲۳۲. ابن اثیر طبق گفته خود، بر منابع اطلاعاتی عراقی و سوری متکی بود که چیزی درباره مصر نمی‌دانستند؛ لذا *مقریزی ابن زولاق* را به *ابن اثیر* ترجیح می‌داد.
۲۹. در خصوص رد یکجانبه‌گرایی ابن ابی طائی که هیچ یک از مورخان مصری با ادعاهایش همسو نیستند، نک به: *اتعاظ*، ج ۲، ص ۱۱۹ و ج ۲، ص ۲۳۲؛ همراه با تفسیر شیال در: *همان*، ج ۱، ص ۳۰.
۳۰. *مسوده*، ص ۶۴.
۳۱. بررسی *ایمن فواد سید* درباره *مقریزی* بسیار ارزنده می‌باشد. بنگرید به مقدمه او بر چاپ مُنقح: *مسوده خطط*، به همراه «Early Methodes of Book Composition: Al-Khitat-Maqrizi's Draft of the Kitab al-Composition: Al-Mirath al-Islami al-furqan in 1993» در سخنرانی‌های *دومین همایش مؤسسه میراث اسلامی الفرقان در سال ۱۹۹۳*، با موضوع: *نسخه‌شناسی نسخ خطی اسلامی* (لندن، ۱۹۹۵)، ص ۹۳-۱۰۱ و مقاله:
- Remarques sur la composition de Hitat de Maqrizi d apres un manuscrit autographe در: «Hommages a la memoire de Serge Sauneron» *Pharaonique* (Egypte-Post vol.2) (قاهره، ۱۹۷۹) ص ۲۳۱-۲۵۸ به همراه کلیشه‌ها.
۳۲. نک به: مقاله او در این کتاب.
۳۳. مثلاً شرح حال مفصلی از *یازوری* نوشته است که اصلاً در مقاله مربوط به او در ویرایش جدید «*Encylopaedia of Islam*» نیست.
۳۴. *اتعاظ*، ج ۳، ص ۳۴۴.
۳۵. مطابق با اطلاعات گردآوری شده سخاوی در: *التبر المسبوك*، ص ۲۳ و *الضوء اللامع*، ج ۲، ص ۲۲.
۳۶. *المقفی الخبر*، شرح حال شماره ۷۸۰.
۳۷. *همان*؛ شرح حال شماره ۵۸۴. درباره گرایش حنفی این قاضی نک به: گری لیزر، با عنوان: «Hanbalism in Egypt before the Mamluks» در مجله «*Studia Islamica*»، ش ۵۴، ۱۹۸۱، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۳۸. درباره این مفاهیم نک به: هانس هالم «Der Tod Hamzas, des Begrunders der drusischen Religion» در کتاب «*Egypt & Syria in the Fatimid, Ayyubid & Mamluk Eras*» به کوشش: ی. ورمولن و دانیل، دوست (لیون، ۱۹۹۵-۲۰۰۱)، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۱۳.
۳۹. *المقفی*، شرح حال شماره ۲۹۹۹.

۴۰. همان، شرح حال شماره ۶۸۳.
۴۱. من به اندازه کافی در آثار مربوط به عصر فاطمی، درباره این دوره اثر به منظور یک داوری درست، بررسی و مقایسه نکرده‌ام تا دقیقاً رابطه آن دو باهم مشخص گردد.
۴۲. *نسخه بولات*، ج ۱، ص ۳۹۳.
۴۳. همان.
۴۴. همان، ص ۳۹۵.
۴۵. همان.
۴۶. همان.
۴۷. در خصوص این داعی سده چهارم، ر.ک به: مطالعات نویسنده در کتاب:
- Sijistani—Early philosophical Shiism: The Ismaili Neoplatonism of Abu Ya qub al (کمربچ ۱۹۹۳) و Yanabi—Sijistani s Kitab al—The wellspring of Wisdom: A study of Abu Yaqub al (۱۹۹۴)
- Sijistani: Intellectual Missionary—Abu Yaqub al (لندن، ۱۹۹۶).
۴۸. درباره کرمانی ر.ک به: دانیل، دوسمت:
- Kirmani—Din al—La Quietude de l Intellect: ismaelienne dans l oeuvre de Hamid al (لیوئن، ۱۹۹۵) و پل واکر: Hakim— Kirmani Ismaili Thought in the Age of al—Din al—Hamid al (لندن، ۱۹۹۹)
۴۹. *نسخه بولات*، ج ۱، ص ۳۹۵. این نظریه بر یک شکل دوگانه ظاهری باطنی از حقیقت متکی است که به لحاظ فلسفی قبلاً توسط *ابن رشد* مطرح شده بود.
۵۰. *مسوده*، ص ۱۰۵. طبق این نظریه، پیامبر نویسنده مطالب وحی بوده و شارع می‌باشد. درباره این دیدگاه و تفکر *سجستانی* ر.ک به: کتاب‌های نویسنده با عناوین: «Early philosophical Shiism» فصل ۱۱، ص ۱۱۴—۱۲۳ و «Intellectual Missionary»، ص ۵۰—۴۹ و «The Wellspring of Wisdom» ص ۸—۱۰.
۵۱. تفسیر شخصی نگارنده.
۵۲. آگاهی و نقل منابع دست اول اسماعیلی، توسط افراد غیر اسماعیلی به‌ندرت صورت گرفته است.
۵۳. اینکه *مقریزی* احساساتش را نسبت به فاطمیان از دست داد، بدین معنی نیست که علاقه‌اش را هم به جزئیات تاریخ آن عصر از دست داده باشد؛ چرا که وی همچنان به گردآوری چنین مطالبی ادامه داد و من فکر می‌کنم از شرح احوال المنصور به‌خوبی مشخص است که وی شخصاً این خلیفه را بر خلاف دیگران تحسین می‌کرده است.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین؛ *تاریخ کامل*؛ ترجمه حمید آژیر؛ ج ۱۲، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
۲. ابن عبدالظاهر، *الروضه البهیة الزاهرة فی خطط المغربیه*، القاہرہ؛ تصحیح این فواد سید، قاہرہ: مکتبه دارالعربیہ الکتاب، ۱۴۱۷ ق.
۳. ابوزید، نصر حامد؛ *نقد گفتمان دینی*؛ ترجمه حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهرکلام؛ ج ۲، تهران: یادآوران، ۱۳۸۲.
۴. تهامی، غلامرضا؛ *فرهنگ اعلام تاریخ اسلام*؛ تهران: شرکت انتشار، ۱۳۸۵.
۵. دفتری، فرهاد؛ *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: فرزندان روز، ۱۳۸۰.
۶. _____؛ *سنت‌های عقلانی در اسلام*؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: فرزندان روز، ۱۳۷۴.
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *تاریخ در ترازو*؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۸. غلامی دهقی، علی؛ «شناخت شخصیت و آثار تقی‌الدین مقریزی»؛ *فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش*، پیش‌شماره ۴، زمستان، ۱۳۸۲.
۹. قره بلوط، علی‌الرضا و احمد طوران قره بلوط؛ *معجم التاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم*؛ ترکیه: دارالعقبه، [بی‌تا].
۱۰. کراچوفسکی، ایگناتی؛ *تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۱. کرمانی، حمیدالدین؛ *المصابیح فی اثبات الامامه*؛ تصحیح مصطفی غالب؛ بیروت: مؤسسه الجامعیه، ۱۹۹۶ م.
۱۲. لوئیس، برنارد و دیگران؛ *اسماعیلیان در تاریخ*؛ ترجمه یعقوب آژند؛ ج ۲، تهران: مولی، ۱۳۶۸.
۱۳. گلدزیهر، ایگناس؛ *گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان*؛ ترجمه سیدناصر طباطبایی؛ تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
۱۴. محقق، مهدی؛ *اسماعیلیه*؛ تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۱۵. مقریزی، تقی‌الدین احمد؛ *اعطاء الخفاء بالخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء*؛ تحقیق جمال‌الدین شیال؛ ج ۲، قاہرہ: وزارت الاوقاف، ۱۴۱۶ ق.

- Archive of SID
۱۶. _____ : مسوده كتاب المواعظ و الاعتبار في ذكر الخطط و الآثار؛ تصحيح ايمن فؤاد سيد؛ لندن: مؤسسه فرقان تراث الاسلاميه، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. _____ : المواعظ و الاعتبار في ذكر خطط و الآثار؛ تحقيق ايمن فواد سيد؛ لندن: مؤسسه فرقان تراث الاسلامي، ۱۴۲۲ ق.
۱۸. ناصري طاهري، عبدالله؛ *فاطميان در مصر*؛ قم: پژوهشكده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۱۹. هالم، هانس؛ *فاطميان و سنتهاي تعليمي و علمي آنها*؛ ترجمه فريدون بدره اي؛ تهران: فرزنان روز، ۱۳۷۷.
۲۰. _____ : *تاريخ و اندیشه هاي اسماعيلي در سده هاي ميانه*؛ ترجمه فريدون بدره اي؛ تهران: فرزنان روز، ۱۳۸۲.